###### 28

###### azad

###### **دانشگاه آزاد اسلامي**

###### **واحد تهران مرکز**

**موضوع:**

**کمونیسم، احتضار کمونیسم و شکست بزرگ**

**مقدمه:**

سلطة كمونيسم بر بخش اعظم تاريخ قرن بيستم تا حد زيادي ناشي از نقشي است كه كمونيسم، بموقع، در جهت «بيش از حد ساده جلوه دادن» مسائل ايفا نمود. كمونيسم كه مالكيت خصوصي را منشا تمام بديها مي دانست ادعا كرد كه الغاي مالكيت خصوصي، نيل به عدالت حقيقي و كمال انسانيت را امكان‌پذير خواهد ساخت اين وعده صدها ميليون نفر از مردم جهان را متعهد ساخت و اميدهايي را دردل آنان زنده نمود. بدين ترتيب، كمونيسم با احساسات توده‌هايي كه به تازگي آگاهي سياسي پيدا كرده بودند، تطبيق مي‌كرد. از اين نظر، بين كمونيسم و مذاهب بزرگي كه هر يك تفسير جامعي از مفهوم زندگي انسان ارائه مي دهند، شباهتهايي وجود داشت. جامعيت و سادگي كمونيسم بود كه آن را چنان فريبنده و اطمينان بخش مي ساخت و به يك تابلوي راهنما براي مبارزه‌اي پرشور تبديل مي‌نمود.

همانند مذاهب بزرگ، مكتب كمونيسم نيز تحليلهاي متعددي را ارائه نمود كه از ساده‌ترين تحليل شروع و به مفاهيم نسبتاً پيچيده‌تر فلسفي ختم مي‌شد. براي آن كسي كه كوره سوادي داشت، همين كافي بود كه ياد بگيرد كه تمام زندگي در جنگ طبقاتي خلاصه مي شود و سعادت اجتماعي فقط در جامعة كمونيستي تحقق خواهد پذيرفت. آنچه كه از نظر رواني سخت خوشايند فرد محروم واقع مي‌شد، توجيه اعمال خشونت وحشيانه علي «دشمنان خلق» بود، يعني عليه كساني كه از منافع مادي بيشتري برخوردار بودند و از آن پس مي‌شد آنان را با خشنودي تحقير نمود، مورد تعدي قرار داد و نابود كرد.

ولي كمونيسم فقط يك پاسخ پرشور به نگرانيهاي عميق [محرومين] و يا يك عقيدة مبتني بر تنفر از جامعه نبود. كمونيسم، در عين حال، نظام فكري كاملا قابل دركي بود كه انسان را ظاهرا به طور بي‌سابقه‌اي نسبت به گذشته و آينده بصير مي ساخت و آرزوي قشرهاي جديداً سواد آموختة جامعه را كم خواستار فهم عميقتر جهان پيرامون خويش بودند، برآورده مي‌ساخت. بدين ترتيب، فرضية ماركسيسم، در نظر كساني كه بصيرت بيشتري داشتند كليد فهم تاريخ بشر، يك شيوة تحليل براي تشخيص علل تحولات اجتماعي و سياسيع يك تفسير دقيق از حيات اقتصادي و مجموعه‌اي از آگاهيهاي گوناگون دربارة قواي محركة جامعه جلوه نمود. مفهوم «ديالكتيك تاريخي» وسيلة بس ارزشمندي براي مقابله با تناقضات عالم واقع به نظر رسيد. در عين حال، تاكيد روي مبارزة سياسي در جهت پيشبرد يك «انقلاب»رهايي بخش و همچنين تاكيد بر سلطة همه جانبة دولت، به منظور ايجاد يك جامعة عادلانة مبتني بر برنامه‌ريزي معقول، سخت باب طبع روشنكفراني واقع شد كه مشتاق يك مبارزة ظاهراً مبتني بر عقل بودند.

بدين سان، كمونيسم چه در نظر ساده لوحان، و چه در نظر فرهيختگان خوشايند جلوه كرد زيرا به هر دو گروه راه نشان داد و تقسيري رضايتبخش، همراه با يك توجيه اخلاقي، ارائه نمود. كمونيسم باعث شد تا پيروانش خود را محق، درستكار و متكي به نفس احساس كنند. كمونيسم هيچ نكته‌اي را مبهم باقي نگذاشت و ادعا كرد كه هم يك فلسفه و هم يك علم است اين مرام هر كس را با هر سطح فكر، به نحو مناسبي راهنمايي مي‌كرد به او تسلاي تاريخي مي‌داد و مهمتر از همه دربارة آنچه كه از طريق مبارزة مستقيم سياسي قابل حصول بود، سخت مبالغه مي‌كرد.

علاوه بر اين، مكتب كمونيسم، با تلفيق عقل و احساس، توانست دو منشا اصلي رفتار آدمي را به نحو موثري تحت تاثير قرار دهد احساسات تند سياسي مي‌تواند به نيروي سياسي عظيمي تبديل گردد. فكر مهندسي اجتماعي كه عقل را شيفته مي‌سازد، سرآغاز بسيج قدرت سياسي است. تلفيق دو عامل فوق، قدرت عظيم متمركز دولت را به وجود آورد كه بعدها به بارزترين خصيصة كمونيسم تبديل شد.

بدين سان، قرن بيستم، قرن دولت شد. اين رويداد تا حد زيادي غير منتظره بود. در واقعع هيچ فرد دورانديشي پيش‌بيني نمي‌كرد كه عقايد يك كتابفروشي يهودي مهاجر آلماني كه يك نويسندة سياسي گمنام روسي در اوايل قرن مشتاقانه به آنها خواهد گرويد. به نظرية غالب قرن تبديل گردد چه در آمريكا و چه در اروپا، هيچ كس احتمال نمي‌داد كه ماهيت نظام موجود از نظر عقيدتي به طور جدي به مخاطره بيفتد. بنيادهاي فلسفي وضع موجود در نظر همه محكم و حتي لايتغير جلوه مي‌كرد.